جلسه 16

**سه‌شنبه - 30/2/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در این بود که اگر میتی کافر باشد و در بین نزدیکان او که در طبقات ارث او هستند، یک مسلمان وجود داشته باشد، تمام ارث او به نظر فقهاء امامیه به این مسلمان می‌‌رسد و آن ورثه‌ای که کافر هستند و لو در طبقه جلوتر ارث باشند از ارث محروم خواهند شد که نام این را حجب مسلم از کافر در ارث گذاشتند.

عرض کردیم از جهت روایی اثبات این حکم به یک دلیل روایی معتبر، مشکل هست. چون روایاتی که دلالت بر این حکم می‌‌کند، ضعیف السند است.

اولین روایت، روایت حسن بن صالح بود که فرمود المسلم یحجب الکافر و یرثه.

دومین روایت، مرفوعه ابن رباط بود که از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرد: لو ان رجلا ذمیا اسلم و ابوه حی و لابیه ولد غیره ثم مات الاب ورثه المسلم جمیع ماله و لم یرثه ولده و لا امرأته مع المسلم شیئا.

روایت سوم روایت مالک بن اعین است که در کافی و تهذیب نقل کرده که مضمونش این بود که یک فرد نصرانی فوت می‌‌کند پسربرادر و پسر خواهرش مسلمان هستند ولی اولادش و همسرش مسیحی هستند، فرمود أری ان یعطی ابن اخیه المسلم ثلثی ما ترکه و یعطی ابن اخته المسلم ثلث ما ترک. یعنی به فرزندان او و همسر او ارثی نمی‌رسد، ارث او تقسیم می‌‌شود بین این پسر برادرش و پسر خواهرش. اگر میتی بمیرد فقط یک پسر خواهر و یک پسر برادر دارد آن پسر برادر سهم یک وارث مذکر را که سهم پدرش هست می‌‌برد و پسر خواهر هم سهم یک وارث مؤنث را که سهم مادرش هست می‌‌برد، سهم او طبعا نصف سهم پسر برادر می‌‌شود، یک سوم را از ترکه آن مسیحی به این پسر خواهر می‌‌دهند دو سوم را به پسر برادر.

اشکال در سند این روایت بود. در کافی و تهذیب نقل کرده از حسن بن محبوب از هشام بن سالم از مالک بن اعین از ابی جعفر علیه السلام. این سند ضعیف است. مالک بن اعین همان‌طور که مرحوم آقای خوئی هم در کتاب المیراث بیان کردند، صفحه 39 از کتاب المیراث که در کتابی به نام مجمع الرسائل چاپ شده فرمودند مالک بن اعین منصرف به مالک بن اعین جهنی است که توثیق ندارد.

این‌که در وسائل الشیعة از ثواب الاعمال و عقاب الاعمال که کتاب شیخ صدوق است، یک حدیثی نقل می‌‌کند که کانّه در کتاب ثواب الاعمال به سند صحیح، محمد بن ابی عمیر حدیث نقل کرده از مالک بن اعین و لذا طبق نظر کسانی که مثل ما معتقدند مشایخ ابن ابی عمیر ثقات هستند، ممکن است کسی بگوید مالک بن اعین اثبات می‌‌شود وثاقتش. و لو این مبنا را کسانی مثل مرحوم آقای خوئی قبول ندارند ولی ما وفاقا لجمع من الاعلام مثل مرحوم آقای صدر، ‌آقای سیستانی، آقای زنجانی این را قبول داریم. و لذا ممکن است گفته بشود که با این نقل صاحب وسائل که در جلد 7 صفحه 223 نقل می‌‌کند که می‌‌گوید و فی ثواب الاعمال بالاسناد عن ابن ابی عمیر عن مالک بن اعین عن ابی عبدالله علیه السلام من قال مأة مرة لا اله الا الله الملک الحق المبین اعاذه الله العزیز الجبار من الفقر و آنس وحشة قبره و استجلب الغنی و استقرع باب الجنة. و آن اسنادی که اشاره می‌‌کند صاحب وسائل عبارت است از صدوق از پدرش از سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله برقی از محمد بن خالد برقی که از ابن ابی عمیر از مالک بن اعین نقل می‌‌کند که این سند، سند صحیحی است. اگر این مطلب ثابت بشود، سند این روایت و لو به نقل کافی و تهذیب که از مالک بن اعین نقل می‌‌کند تصحیح می‌‌شود.

و لکن به نظر می‌‌رسد که نقل صاحب وسائل اشتباه باشد. چون ما که مراجعه کردیم به کتاب ثواب الاعمال در صفحه 3 این‌طور نقل می‌‌کند، می‌‌گوید ابی رحمه الله قال حدثنی سعد بن عبدالله عن احمد بن ابی عبدالله عن ابی یوسف عن محمد بن ابی عمیرة عن مالک بن اعین عن ابی عبدالله علیه السلام. ابی یوسف کیست؟‌ ما نمی‌دانیم، قطعا لقب محمد بن خالد برقی نیست چون لقب محمد بن خالد برقی ابوعبدالله است. علاوه بر این‌که آن محمد بن ابی عمیرة‌ معلوم نیست محمد بن ابی عمیر معروف باشد.

پس صحت سند این روایت بناء بر نقل کافی و تهذیب ثابت نمی‌شود.

اما نقل صدوق: نقل صدوق بناء بر آن‌چه که در وسائل هست سندش صحیح است چون در وسائل می‌‌گوید حسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن عبدالملک بن اعین و مالک بن اعین جمیعا عن ابی جعفر علیه السلام. و لکن عرض کردیم در کتاب من لایحضره الفقیه که دست ما است عن عبدالملک بن اعین أو مالک بن اعین است. و در روضة المتقین هم مرحوم مجلسی اول همین گونه نقل می‌‌کند. روضة المتقین جلد 11 صفحه 387. ممکن است بعض نسخ من لایحضره الفقیه طبق نقل صاحب وسائل واو باشد ولی حداقل اکثر نسخی که در دسترس است مشتمل بر أو است و تناسبش هم با این‌که بعدش می‌‌گوید قال سألته که ضمیر به یک فرد بر می‌‌گردد این است که راوی یک فرد بوده نه دو فرد. و همین‌طور تناسب با این‌که در تهذیب و استبصار فقط از مالک بن اعین نقل می‌‌کند با این‌که راوی در کافی و تهذیب هم همان حسن بن محبوب از هشام بن سالم است که در من لایحضره الفقیه مطرح شده، بعید است که هشام از دو نفر نقل کند برای حسن بن محبوب ولی در کافی و تهذیب یک نفر را ذکر کنند. و لذا صاحب جواهر هم فرموده این روایت ضعیف السند است. مرحوم آقای خوئی هم فرمودند الظاهر ان الروایة ضعیفة، بخاطر همین اشکال.

یک نکته‌ای عرض کنم: در کتاب قراءات فقهیة معاصرة فرمودند: در وافی و ملاذ الأخیار بر خلاف نقل صاحب وسائل نقل کردند و لذا تعارض می‌‌کند با نقل صاحب وسائل. تعبیر ایشان این است: صاحب الوافی و صاحب البحار (‌مقصود ایشان علامه مجلسی است که در کتاب ملاذ الأخیار این حدیث را نقل کرده) ‌و والده فی شرحه فی روضة المتقین کلهم قد نقلوا السند بالنحو الذی ذکرناه و مجموع ذلک یوجب الاطمئنان بان السهو من صاحب الوسائل علی ان لاولئک کما اشرنا طرقا معتبرة الی صاحب کتاب من لایحضره الفقیه فیقع التهافت و التعارض بینها و بین طریق صاحب الوسائل فی نقل هذا الموضع من الفقیه.

این بیان ایشان ناتمام است. صاحب وافی در وافی جلد 25 صفحه 917 به گونه‌ای نقل می‌‌کند از من لایحضره الفقیه که کانّه ایشان از خصوص مالک بن اعین نقل کرده یعنی همان سند کافی و تهذیب که هست ایشان اشاره می‌‌کند که در فقیه هم این‌طور است با این‌که قطعا در فقیه این‌طور نیست؛ در فقیه عبدالملک بن اعین هست. حالا بعدش دارد و مالک بن اعین طبق آنچه که صاحب وسائل می‌‌گوید یا أو مالک بن اعین طبق آنچه که ما در نسخ فقیه ملاحظه می‌‌کنیم. و ظاهرا نقل وافی از کتاب من لایحضره الفقیه نقل دقیق نبوده.

و اما کتاب ملاذ الأخیار در جلد 15 صفحه 391 اصلا نقلی از کتاب من لایحضره الفقیه نمی‌بینیم، او نقل کرده از کافی این حدیث را، طبعا گفته که هشام بن سالم عن مالک بن اعین.

بله، آنچه که ایشان راجع به مجلسی اول مطرح کرده، جا دارد. مجلسی اول در روضة المتقین که این حدیث را نقل می‌‌کند می‌‌گوید عن عبدالملک بن اعین أو مالک بن اعین، و آن طرقی که صاحب وسائل و یا صاحب بحار و یا صاحب وافی به کتب روایات داشته، همان طرق را مجلسی اول هم داشته چون در طریق صاحب وسائل و صاحب بحار نام ایشان ذکر شده. بنابراین بناء بر این مبنا که این بزرگان طریق معتبر داشتند به کتب روایی مثل کتاب من لایحضره الفقیه نقل مجلسی اول با نقل صاحب وسائل تعارض و تساقط می‌‌کند.

و لکن اصل این مبنا به نظر ما تمام نیست. این‌که ما فکر کنیم این بزرگان به نسخه‌های کتاب‌هایی که از آن‌ها نقل حدیث می‌‌کردند طریق معتبر داشتند به واسطه مشایخ‌شان یدا بید و ثقة عن ثقة این نسخه‌ها به دست این بزرگان ما رسیده بوده خلاف شواهد قطعیه‌ای است که ما در جای خودش بررسی کردیم و خلاف کلمات خود این بزرگان است در جاهای مختلف. و لذا این مبنا به نظر ما درست نیست. هرچند برخی از بزرگان مثل مرحوم آقای خوئی، مرحوم آقای تبریزی، مرحوم آقای صدر، صاحب کتاب قراءات فقهیة معاصرة این مبنا را قبول دارند که این بزرگان مثل صاحب وسائل و صاحب بحار و صاحب وافی هر چه نقل می‌‌کنند از کتب روایی از باب حجیت خبر ثقه قول‌شان تعبدا پذیرفته می‌‌شود و معارضه نمی‌کند با این نسخه‌هایی که در دسترس ما هست. چون این نسخه‌هایی که در دسترس ما است به طریق معتبر نرسیده باید به صحت این نسخه‌ها اطمینان پیدا کنیم اما ما عرض کردیم این مبنا مبنایی تمامی نیست.

خلاصه عرض ما این شد که مالک بن اعین وثاقتش ثابت نیست پس سند کافی و تهذیب که مشتمل بر مالک بن اعین است ضعیف است. و سند صدوق هم چون طبق نسخه‌هایی که از فقیه در دسترس هست عبدالملک بن اعین أو مالک بن اعین است می‌‌شود مردد بین ثقه که عبدالملک بن اعین است و غیر ثقه که مالک بن اعین است و نقل صاحب وسائل که عن عبدالملک بن اعین و مالک بن اعین جمیعا قطعا اشتباه است و لااقل ثابت نیست.

بله، کسانی که قائل به نظریه اصحاب اجماع هستند، می‌‌گویند اصحاب اجماع حدیثی را که نقل می‌‌کنند دیگه واسطه میان این‌ها و امام علیه السلام را کار نداریم، ‌اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنهم، حسن بن محبوب جزء اصحاب اجماع است و سند این حدیث تمام می‌‌شود.

و لکن نظریه اصحاب اجماع را ما مثل خیلی از بزرگان نپذیرفتیم و گفتیم اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنهم و اقروا لهم بالفقه و العلم، اجماع بر وثاقت خود این اصحاب اجماع بود و اجماع بر فقاهت و علم این‌ها بود نه این‌که ما اگر حدیثی سندش تا این اصحاب اجماع صحیح باشد دیگر این حدیث را اجماع داریم حدیث مطلق است و کاری به واسطه میان اصحاب اجماع و امام علیه السلام کاری نداریم. این مبنا مبنایی درستی نیست هر چند برخی از بزرگان این مبنا را اختیار کردند.

پس سند این روایت هم ضعیف شد.

دو فقره در این روایت است که صاحب جواهر می‌‌فرماید اصحاب اعراض کردند از عمل به آن. یکی این‌که اگر اولاد میت نصرانی غیر بالغ باشند در هنگام مرگ او، ارث و لو بین آن پسر برادر و پسر خواهر نصرانی تقسیم می‌‌شود ولی واجب است نفقه این اولاد غیر بالغ را تا زمان بلوغ‌شان بدهند. مشهور از این مطلب اعراض کردند. و همین‌طور این مطلب که اگر این اولاد و لو بعد از تقسیم ارث بین آن دو مسلمان، اظهار اسلام بکنند امام نگه می‌‌دارد ارث را و اگر این اولاد بعد از بلوغ‌شان مستمر شدند در مسلمان‌گری به همین اولاد ارث را تقسیم می‌‌کنند این را هم اصحاب از آن اعراض کردند. و لذا ایشان فرموده است اولی طرح این حدیث است. جواهر جلد 39 صفحه 28.

و لکن به نظر ما اعراض مشهور از این دو مطلب در حدیث بر فرض ثابت بشود موجب وهن این حدیث مخصوصا در آن فقره اولش که فرمود یرثه ابن اخیه المسلم و ابن اخته المسلم، منشأ ضعف آن فقره نمی‌شود. پس این‌که صاحب جواهر در جلد 39 جواهر صفحه 30 فرموده فقد تحصل من ذلک کله ضعف الحدیث بجمیع طرقه و مخالفته للاصول و فتوی الاصحاب ممن رده أو اعتمده فالمتجه اذا ترک هذا الخبر، ‌این فرمایش ایشان قابل مناقشه است هر چند اصل ضعف این حدیث را ما قبول داریم اما اگر سند حدیث تمام بود ما به این دو فقره عمل می‌‌کردیم و لو خلاف قاعده بود. هم ملتزم می‌‌شدیم به این‌که واجب است آن وارث مسلم انفاق کند و نفقه اولاد غیر بالغ این میت کافر را بدهد تا زمان بلوغ این‌ها و هم ملتزم می‌‌شدیم اگر این اولاد میت اظهار اسلام بکنند و لو بعد از قسمت ارث، ارث را می‌‌گیریم به این اولاد می‌‌دهیم به شرط این‌که بعد از بلوغ باقی بر اسلام‌شان باشند. ولی مهم این است که سند این حدیث ضعیف است.

راجع به اصل قاعده حجب، بر فرض سند این احادیث تمام باشد یا کسی بگوید سه تا حدیث است: حدیث حسن بن صالح، مرفوعه ابن رباط و این روایت مالک بن اعین، ممکن است برای انسان اطمینان به صدور یکی از این احادیث از امام علیه السلام به وجود بیاید. سه سند مختلف و لو هر کدام ضعیف، اطمینان پیدا می‌‌شود که یکی از این‌ها قطعا از امام صادر شده (که البته این امر بعیدی هم نیست) و لکن مشکل این است که ما دو روایت معتبره داریم بر خلاف قاعده حجب:

روایت اول صحیحه ابن ابی نجران است که در وسائل الشیعة جلد 26 صفحه 24 نقل می‌‌کند. عن غیر واحد عن ابی عبدالله علیه السلام فی یهودی أو نصرانی یموت و له اولاد مسلمون و اولاد غیر مسلمین فقال هم علی مواریثهم. از امام صادق علیه السلام نقل می‌‌کند که یک یهودی یا نصرانی می‌‌میرد برخی از اولادش مسلمانند برخی کافرند حضرت فرمود هم علی مواریثهم. این‌ها بر ارث خودشان ارث هستند. ظاهرش این است که یعنی به همه این‌ها ارث می‌‌رسد چون در طبقه اول ارث هستند بدون این‌که بین کافر و مسلم این‌ها فرق بگذاریم.

روایت دوم روایتی است که شیخ طوسی نقل می‌‌کند از علی بن حسن بن فضال از یعقوب بن یزید از ابن ابی عمیر عن غیر واحد عن ابی عبدالله علیه السلام فی یهودی أو نصرانی یموت و له اولاد غیر مسلمین فقال هم علی مواریثهم که این هم در وسائل جلد 26 صفحه 25 نقل شده.

مرحوم شیخ طوسی توجیه کرده این دو روایت را. فرموده هم علی مواریثهم أی علی ما یستحقونه من میراثهم و قد بیّنا ان المسلمین اذا اجتمعوا مع الکفار کان المیراث للمسلمین دونهم. هم علی مواریثهم یعنی طبق موازین باید ارث به این‌ها داده شود و طبق موازین ارث فقط به اولاد مسلم داده می‌‌شود. بعد فرموده است اگر هم ما این دو حدیث را طبق ظاهرش معنا کنیم که باید به همه این اولاد چه کافر چه مسلمان ارث را تقسیم کنیم باید این دو حدیث را حمل بر تقیه کنیم. و لو حملنا الخبر علی ظاهره لکان محمولا علی ضرب من التقیة. تهذیب الاحکام جلد 9 صفحه 371.

صاحب وسائل هم توجیه دیگری کرده. فرموده و یحتمل ان یکون الواو فی قوله و اولاد غیر مسلمین بمعنی أو. احتمال دارد که واو در این دو حدیث به معنای أو باشد یعنی و له اولاد مسلمین أو اولاد غیر مسلمین. یعنی سؤال می‌‌کند کافر آیا اولادش از او ارث می‌‌برند چه مسلم باشند چه کافر باشند، یا فقط در صورتی از این کافر ارث می‌‌برند اولادش که اولادش هم مثل خودش کافر باشند؟ بعد حضرت جواب داد نه فرقی نمی‌کند اگر اولاد کافر مسلمان هم بودند از او ارث می‌‌برند بر خلاف نظر عامه. دیگه حدیث مربوط به بحث حجب نمی‌شود که بالفعل برخی از اولاد میت کافر مسلمانند و بعض دیگر کافر باشند.

تامل بفرمایید ان‌شاءالله ادامه مطلب در جلسه آینده.

و الحمد لله رب العالمین.